

# بازاندیشی کامیابی و ناکامی در المپیک

## دنیل رایش

درآمد: تأثیر توسعه‌ی اقتصادی، موقعیت جغرافیایی، مذهب و نوع حکومت بر جدول مدال‌های المپیک چیست؟  
اصلاً حضور در المپیک و گرفتن مدال چه دردی را از کشورها و ملت‌ها دوا می‌کند؟ بازاندیشی کامیابی و ناکامی در  
المپیک مقدمه‌ی تلاشی برای پاسخ به این قبیل پرسش‌ها است.<sup>۱</sup>

هنگامی که به دوستی گفتم که کتاب جدیدم را به بازی‌های المپیک اختصاص داده‌ام او در پاسخ گفت: «همه‌ی ورزشکاران المپیک به سلامتی خود آسیب می‌رسانند.» هر چند نظر او ممکن است ناشی از نوعی سوگیری کلی علیه ورزش باشد اما باید اعتراف کنم که این مسئله درخور مطالعه است. با وجود این، در این کتاب به چنین مسائلی هنجارینی نمی‌پردازم. به جای بحث درباره‌ی خوبی یا بدی ورزش حرفه‌ای، می‌خواهم ببینم چرا کسب مدال در بازی‌های المپیک به یکی از اولویت‌ها تبدیل شده است. به عنوان استاد علوم سیاسی، تحلیل این پدیده برایم جالب است زیرا در بسیاری از کشورها دولت‌ها بودجه‌های کلانی را به سیاست‌های معطوف به موفقیت ملی در بزرگ‌ترین رویداد ورزشی بین‌المللی اختصاص می‌دهند.

این کتاب می‌خواهد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: چه تعاریفی از «موفقیت المپیک» در گوشه و کنار دنیا وجود دارد؟ چرا کشورها سودای موفقیت در المپیک تابستانی و زمستانی را در سر می‌پرورانند؟ و برای دستیابی به اهداف ورزشی خود از چه ابزاری استفاده می‌کنند؟

من در دهه‌ی اخیر در لبنان و آمریکا استاد دانشگاه بوده‌ام؛ اما دوران کودکی‌ام در آلمان نقش مهمی در علاقمندی من به این موضوع داشته است. وقتی به پدرم گفتم که می‌خواهم کتابی درباره‌ی کامیابی و ناکامی کشورها در المپیک بنویسم او تأکید کرد که از نقش مهم جمهوری دموکراتیک آلمان، معروف به آلمان شرقی، سخن بگویم. آلمان شرقی در دوران کوتاه حیات خود یکی از کشورهای قدرتمند در ورزش بود. «ما» در جمهوری فدرال آلمان، معروف به آلمان غربی، مجبور بودیم که به برتری «خواهران و برادران» شرقی‌مان در بازی‌های المپیک اقرار کنیم. هر چند محدودیت‌های مسافرتی شدیدی میان این دو کشور وجود داشت اما من در هانوور در شمال آلمان غربی بزرگ شدم

<sup>۱</sup> دنیل رایش استاد سیاست تطبیقی در دانشگاه آمریکایی بیروت است. متن زیر برگردان مقدمه‌ی جدیدترین کتاب او با عنوان کامیابی و ناکامی کشورها در بازی‌های المپیک است.

Danyel Reiche, *Success and Failure of Countries at the Olympic Games*, Routledge, 2016

که در آن می‌شد برنامه‌های تلویزیون آلمان شرقی را تماشا کرد. هنوز به خوبی به یاد می‌آورم که گزارشگران آلمان شرقی با چه شور و حرارتی از موفقیت‌های ورزشکاران خود سخن می‌گفتند.

هر چند از سال ۱۹۹۰ دیگر کشوری به نام آلمان شرقی وجود ندارد اما این کشور هنوز هم یکی از ده کشوری است که بیشترین مدال‌ها را در کل تاریخ بازی‌های المپیک به دست آورده‌اند. این امر وقتی چشمگیرتر می‌شود که دریابیم این کشور تنها در شش المپیک زمستانی و پنج المپیک تابستانی، از ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۸، شرکت کرد. آلمان شرقی در بازی‌های المپیک بر آلمان غربی برتری داشت اما پیروزی بر «دشمن طبقاتی» اش از حوزه‌ی ورزش فراتر نمی‌رفت. این کشور تنها از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۹۰ وجود داشت و موفقیت ورزشی‌اش از سقوط سیاسی‌اش جلوگیری نکرد.

هر چند آلمان شرقی در المپیک از آلمان غربی موفق‌تر بود اما در فوتبال، محبوب‌ترین ورزش در هر دو کشور، به پای آلمان غربی نمی‌رسید. در مرحله‌ی مقدماتی جام جهانی ۱۹۷۴، آلمان شرقی موفق شد که آلمان غربی را شکست دهد اما در نهایت، آلمان غربی قهرمان این رقابت‌ها شد و پیروزی آلمان شرقی در مرحله‌ی مقدماتی از یاد رفت. به‌رغم رقابت شرق و غرب، هرگاه آلمان شرقی در مسابقه‌های اروپایی میزبان باشگاه‌های آلمان غربی، از جمله بایرن مونیخ، بود بسیاری از اهالی آلمان شرقی بازیکنان آلمان غربی را در ورزشگاه تشویق می‌کردند. هر چند این کار تا حدی نشانه‌ی اعتراض علیه حکومت استبدادی آلمان شرقی و بیانگر میل به اتحاد دوباره‌ی آلمان بود اما در عین حال ثابت می‌کرد که تعریف موفقیت ورزشی همیشه آسان نیست: علاوه بر رده‌بندی مدال‌ها باید افکار و احساسات مردم را هم در نظر گرفت؛ مردمی که اغلب پیروزی در ورزش محبوبی مثل فوتبال را از کسب چند مدال در ورزش‌های کم‌طرفدار ارزشمندتر می‌شمارند.

یکی از پژوهشگران «مؤسسه‌ی علوم اجتماعی کمی» دانشگاه هاروارد به من گفت شاید بتوان کامیابی و ناکامی کشورها را صرفاً با سنجش تعداد ورزشکاران کشور در ورزشی خاص ارزیابی کرد. به نظرم این فرض در بعضی از موارد درست است. برای مثال، آلمان بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی فوتبال در جهان را دارد و تیم مردان این کشور در جام جهانی ۲۰۱۴ قهرمان شد. تیم زنان آلمان هم موفق است و از هفت جام جهانی برگزار شده در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۵ دو جام را برده است. با وجود این، بعضی از کشورهای کوچکی که ورزشکاران کم‌شماری دارند به موفقیت‌های خیره‌کننده‌ای در جام جهانی مردان دست یافته‌اند: برای مثال، کاستاریکا، با جمعیتی کمتر از پنج میلیون نفر، به مرحله‌ی یک‌چهارم نهایی جام جهانی ۲۰۱۴ رسید.

در دوران اخیر، آمریکا و چین موفق‌ترین کشورها در المپیک بوده‌اند. بنابراین، آیا می‌توان گفت که کشورهای پرجمعیت‌تر از کشورهای کم‌جمعیت‌تر در المپیک موفق‌ترند؟ این قاعده استثناهای فراوانی دارد؛ برای مثال، آلمان شرقی، با جمعیتی شانزده میلیون نفری، از کشورهای پرجمعیت‌تری نظیر آلمان غربی موفق‌تر بود. کوبا هم از کشورهای بسیار پرجمعیت آمریکای لاتین، از جمله برزیل، آرژانتین و مکزیک، موفق‌تر بوده است. چین، پرجمعیت‌ترین کشور دنیا، به ابرقدرت المپیکی تبدیل شده اما چرا هند، با جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر، در

المپیک ناکام بوده است؟ اروگوئه، با جمعیتی کمتر از چهار میلیون نفر، دو بار در جام جهانی فوتبال، دو بار در فوتبال مردان در المپیک، و پانزده بار در جام ملت‌های آمریکای جنوبی، موسوم به کوپا آمریکا، قهرمان شده است.

این امر در مورد متغیرهای کلان دیگری نظیر تولید ناخالص داخلی هم مصداق دارد: در بعضی از موارد، تولید ناخالص داخلی با موفقیت در المپیک رابطه‌ی مستقیم دارد اما در بسیاری از موارد دیگر چنین نیست؛ برای مثال، سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی عربستان سعودی هفده برابر سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی کنیا است اما تعداد مدال‌های کنیا در بازی‌های المپیک هفده برابر عربستان سعودی بوده است.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که توضیح کامیابی و ناکامی کشورها در بازی‌های المپیک کاری دشوار است و هر چند در بسیاری از موارد بررسی متغیرهای کلانی مثل جمعیت و تولید ناخالص داخلی می‌تواند مفید باشد اما با این متغیرها نمی‌توان موفقیت اروگوئه در فوتبال، و کوبا و کنیا در المپیک، یا ناکامی هند در مقایسه با چین را توضیح داد. شاید کسی بگوید چین از نظر اقتصادی از هند قوی‌تر است و تولید ناخالص داخلی بیشتری دارد اما درباره‌ی کشورهایی با جمعیت و تولید ناخالص داخلی مشابه و عملکردی متفاوت در المپیک چه می‌توان گفت؟ برای مثال، می‌توان به بلغارستان و مجارستان اشاره کرد که جمعیت و تولید ناخالص داخلی مشابهی دارند اما دومی بیش از دو برابر اولی مدال برده است.

مطالعات مربوط به کامیابی المپیکی دو نوع است. نسل اول مطالعات بر متغیرهای کلی مستقلاً نظیر تولید ناخالص داخلی، جغرافیا و جمعیت تمرکز کرده، در حالی که نسل دوم پژوهش‌ها به بررسی سیاست‌ها می‌پردازد. می‌توان گفت که تحقیقات از سنجش کمی به توضیح کیفی کامیابی المپیکی متمایل شده است. مشکل بسیاری از مطالعات نسل اول این است که تنها تعداد اندکی از متغیرهای توضیحی مثل تولید ناخالص داخلی را بررسی کرده‌اند و از توضیح موفقیت کشورهای کم‌درآمدی نظیر کوبا، کنیا و اتیوپی عاجزند. در این کتاب می‌کوشم تا هر دو نوع عامل یعنی متغیرهای کلان و سیاست‌ها را بررسی کنم. در بحث درباره‌ی متغیرهای کلان با ارائه‌ی مثال‌های نقض سعی می‌کنم تا ثابت کنم که توضیحات صرفاً متکی بر متغیرهای کلان ناکافی است و باید سیاست‌ها را هم در نظر گرفت. بدون بررسی سیاست‌ها فهم کامیابی و ناکامی کشورها در المپیک ناممکن است. با متغیرهای کلان مطلوب و سیاست‌های ورزشی ناکارآمد نمی‌توان در المپیک موفق شد. اما با سیاست‌های ورزشی کارآمد و متغیرهای کلان نامطلوب می‌توان در المپیک موفق شد. بنابراین، هر کشوری، کوچک یا بزرگ، از نظر اقتصادی ضعیف یا قوی، می‌تواند در المپیک موفق شود.

به نظر دی بوشیر و همکارانش، تأثیر عوامل کلان بر ورزش حرفه‌ای زیاد است: بیش از پنجاه درصد از مدال‌های المپیکی متأثر از عوامل کلان است، رقمی که ممکن است در کشورهای درحال توسعه حتی بیش از این باشد (دی بوشیر و همکاران ۲۰۰۶: ۲۱۰). اما آنها هیچ سند و مدرکی برای نسبت «بیش از پنجاه درصد» ارائه نمی‌دهند. به

نظرم هنگام ارائه‌ی چنین ارقامی باید مواظب باشیم که خواننده گمان نکند که کامیابی المپیک نتیجه‌ی مستقیم پیروی از یک الگویی ریاضی است.

من در این کتاب به چهار سیاست می‌پردازم: ترویج مشارکت زنان در ورزش، نهادینه‌سازی حمایت از ورزش‌های المپیک، تخصص در ورزش‌های مدال‌آور، و همسویی سریع با تحولات، از جمله توجه به ورزش‌هایی که اخیراً در فهرست بازی‌های المپیک گنجانده شده‌اند. البته ادعا نمی‌کنم که به این طریق می‌توان کامیابی و ناکامی در المپیک را به طور دقیق برنامه‌ریزی کرد و سنجید. می‌دانم که هرگز نمی‌توان با اطمینان از رابطه‌ی میان سیاست‌ها و کامیابی ورزشی بین‌المللی سخن گفت. دلیل این امر آن است که نمی‌توان آزمایشی ترتیب داد و همبستگی علی‌یکی از عوامل و کامیابی المپیک را سنجید و همه‌ی دیگر عوامل را نادیده گرفت. من می‌خواهم دریابم که چه عواملی در کسب مدال نقش دارند. عواملی که دولت‌ها می‌توانند بر آنها تأثیر بگذارند. به این منظور، در تحلیل خود بر چهار سیاست پیش‌گفته تمرکز می‌کنم.

کشورها در بازی‌های المپیک فراز و نشیب دارند. همین امر کاربرد الگوهای ساده‌ی اقتصادسنجی را بیش از پیش دشوار می‌کند؛ برای مثال، نروژ در المپیک تابستانی ۱۹۸۸، پنج مدال و در المپیک تابستانی ۱۹۹۲، بیست مدال برد؛ آمریکا در المپیک زمستانی ۱۹۹۸، سیزده مدال، در المپیک زمستانی ۲۰۰۲، ۳۴ مدال و در المپیک زمستانی ۲۰۰۶، ۲۵ مدال برد؛ و اتریش در المپیک تابستانی ۱۹۹۲، ۲۱ مدال، در المپیک زمستانی ۱۹۹۴، نه مدال و در المپیک زمستانی ۱۹۹۸، هفده مدال برد.

یکی از پژوهشگران با استفاده از داده‌های مربوط به بازی‌های المپیک زمستانی در بازه‌ی زمانی ۲۰۰۲-۱۹۶۰، رده‌بندی مدال‌ها در المپیک زمستانی ۲۰۰۶ تورین را پیش‌بینی کرد. این الگوی اقتصادسنجی مبتنی بر پنج متغیر توضیحی بود: سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی، جمعیت، میزبانی، تعداد مدال‌های هر کشور در دوره‌های قبلی المپیک، و عضویت در زیرمجموعه‌هایی از کشورها (نظیر کشورهای اسکاندیناوی) که در گذشته بیش از حد انتظار مدال برده و عملکرد خارق‌العاده‌ای داشته‌اند که با ویژگی‌های اقتصادی یا جمعیتی آنها همخوانی ندارد.

همان‌طور که این پژوهشگر پیش‌بینی کرده بود، آلمان و آمریکا رتبه‌های اول و دوم رده‌بندی مدال‌ها در تورین را به دست آوردند، اما عملکرد کانادا، اتریش، و روسیه فراتر از انتظار بود، در حالی که نروژ و ایتالیا انتظارات را برآورده نکردند. افزون بر این، این پژوهشگر پیش‌بینی کرده بود که در المپیک تورین شمار کشورهای برنده‌ی مدال از دوره‌های قبلی بیشتر خواهد بود اما چنین نشد زیرا از میان یازده کشوری که انتظار داشت یک مدال کسب کنند تنها بلاروس به مدال دست یافت و ده کشور دیگر ناکام ماندند.

اقتصاددان دیگری تعداد مدال‌های روسیه و چین در المپیک زمستانی ۲۰۱۴ سوچی را پیش‌بینی کرد اما پیش‌بینی او نادرست بود. او گفته بود که چین حداقل یازده مدال خواهد برد اما این کشور تنها نه مدال برد. در رده‌بندی نهایی المپیک سوچی، روسیه از نظر تعداد مدال‌های طلا و مجموع مدال‌ها در صدر قرار گرفت اما این پژوهشگر پیش‌بینی

کرده بود که روسیه از نظر مجموع مدال‌ها در صدر قرار نخواهد گرفت. البته او در عین حال گفته بود که «خوشبختانه اقتصاددانان نمی‌توانند تک‌تک نتایج المپیک را پیش‌بینی کنند، در غیر این صورت چه لزومی داشت که باز هم المپیک را برگزار کنیم؟» (آندرِف ۲۰۱۳: ۳۲۳)

هدفم پیش‌بینی نیست بلکه می‌خواهم الگوی ساده‌ای با چند متغیر توضیحی ارائه دهم. الگویی که دولت‌ها در تدوین سیاست‌های ورزش حرفه‌ای از آن بهره‌برند. این الگو چارچوبی کلی برای موفقیت در المپیک ارائه می‌دهد اما هر کشوری باید جزئیات سیاست‌ها را بر اساس شرایط خاص خود تدوین کند. در ادامه شرح خواهم داد که بعضی از متغیرهای کلان تنها به ورزش‌های ویژه‌ای ربط دارد (برای مثال ثروت کشور فقط در ورزش‌های پرهزینه‌ای مثل قایقرانی مهم است) و نمی‌توان عملکرد کشور در کل رشته‌های ورزشی المپیک را بر اساس آن تبیین کرد. افزون بر این، ادعا نمی‌کنم که کامیابی ورزشی را تنها با این متغیرها می‌توان توضیح داد اما بی‌تردید به کمک این متغیرها می‌توان بخش عمده‌ای از موفقیت در المپیک را توجیه کرد. اجرای سیاست‌های چهارگانه‌ی پیش‌گفته پیش‌شرط موفقیت کلی در المپیک تابستانی و زمستانی است. کشورهایی که مشارکت زنان در ورزش حرفه‌ای را ترویج نمی‌کنند، از نهادهای حامی ورزش حرفه‌ای بی‌بهره‌اند، در ورزش‌های مدال‌آور تخصص ندارند و خود را با تحولات سیاست‌های جهانی ورزش حرفه‌ای تطبیق نمی‌دهند در بازی‌های المپیک ناکام می‌مانند.

اکثر پژوهش‌های مربوط به کامیابی المپیکی به نمونه‌های موفق هم‌چون نروژ، هلند، کانادا، استرالیا و بریتانیا پرداخته‌اند. این کشورها علاوه بر موفقیت در بازی‌های المپیک دو وجه اشتراک دیگر دارند: همگی برخوردار از دموکراسی و متکی بر اقتصادهای بازاری توسعه یافته‌اند. من می‌خواهم تصویر کامل‌تری ارائه دهم و بنابراین به نمونه‌های موفق دیگری در میان کشورهای در حال توسعه، از جمله کوبا، کنیا، و اتیوپی، هم اشاره می‌کنم. در المپیک ۲۰۱۲ لندن ۸۵ کشور (۴۱/۵ درصد از کل کشورهای شرکت‌کننده) به مدال دست یافتند. در بخش دوم کتاب به عوامل موفقیت می‌پردازم اما پیش از آن به انگیزه‌های مشارکت کشورهای نظیر لبنان و سوریه می‌پردازم که در لندن هیچ مدالی نبردند اما باز هم در بازی‌های المپیک شرکت می‌کنند (در المپیک لندن ۲۰۱۲ کشور، یا به عبارتی ۴۸/۵ درصد از کشورها، از مدال بی‌نصیب ماندند). اکثر مطالعات کشورهایی را که هدف اصلی‌شان برافراشتن پرچم خود در مراسم افتتاحیه و اختتامیه است نادیده گرفته‌اند، به‌رغم این واقعیت که اکثر کشورهای شرکت‌کننده در بازی‌های المپیک در این گروه قرار می‌گیرند.

در بحث درباره‌ی کامیابی المپیکی تنها بر برون‌داده، یعنی مدال‌های به‌دست‌آمده، تمرکز می‌کنم. می‌دانم که این کار نادیده گرفتن درون‌داده، یعنی روندهای منتهی به موفقیت، است. در ادامه به گرایش جهانی معطوف به همگون‌سازی سیاست‌های ورزش حرفه‌ای اشاره خواهم کرد؛ با وجود این، باید گفت که کشورهای گوناگون در شرایط متفاوتی در المپیک کامیاب می‌شوند. در جوامع غربی، هر فرد آزاد است که هر ورزشی را برگزیند اما در کشورهای اقتدارگرتری مثل چین به کودکان فشار می‌آورند که بر اساس ویژگی‌های خود به ورزش‌های خاصی بپردازند. در نروژ، تشخیص

استعداد کودکان کوچک‌تر از سیزده سال ممنوع است و قوانین موجود اجازه نمی‌دهد که کودکان از سن بسیار کم در ورزشی خاص تخصص یابند. برعکس، در چین کودکان ورزشکار در ده سالگی از خانواده جدا می‌شوند تا در آکادمی‌های ورزشی تخصصی زندگی کنند. به تأثیرات اجتماعی موفقیت در المپیک هم نخواهم پرداخت: آیا کامیابی المپیکی به گسترش ورزش در میان مردم عادی، کاهش چاقی و بهبود سلامتی می‌انجامد؟ در این کتاب به چنین پرسش‌هایی پاسخ نخواهم داد. هر چند به تفصیل به انگیزه‌های کشورهای سرمایه‌گذاری در کامیابی المپیکی می‌پردازم اما اهدافی نظیر بهبود سلامتی، انسجام اجتماعی، غرور ملی و دستیابی به قدرت نرم را بررسی نمی‌کنم.

من می‌خواهم با ارائه‌ی این تحلیل به این پرسش پاسخ دهم که چرا کشورها در ورزش حرفه‌ای سرمایه‌گذاری می‌کنند اما به این مسئله نمی‌پردازم که این سرمایه‌گذاری ارزشمند است یا نه. البته از دیدگاهی کلی، بی‌تردید بهتر است که کشورها بخواهند یکدیگر را در حوزه‌ی ورزش شکست دهند و نه در میدان جنگ. المپیک مردم را به هم نزدیک می‌کند و، به‌رغم ملی‌گرایی فراگیر در بازی‌های المپیک، به ایجاد دنیایی صلح‌آمیزتر یاری می‌رساند.

این کتاب تنها به المپیک تابستانی و زمستانی اختصاص دارد و به پارالمپیک، المپیک جوانان یا بازی‌های آسیایی نمی‌پردازد. بر یک دوره از بازی‌های المپیک، مثلاً المپیک ۲۰۰۸ پکن یا المپیک ۲۰۱۰ ونکوور، تمرکز نمی‌کنم زیرا نه تنها عملکرد کشورها در دوره‌های مختلف فراز و نشیب دارد بلکه در بعضی از دوره‌ها تعدادی از کشورها بازی‌ها را تحریم کرده‌اند (برای مثال، می‌توان به تحریم المپیک ۱۹۷۶ مونترال از طرف کشورهای آفریقایی، تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو از سوی آمریکا و بسیاری از متحدانش، و تحریم المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس از طرف اتحاد جماهیر شوروی و بسیاری از هم‌پیمانانش اشاره کرد). استرالیا، بریتانیا، فرانسه، یونان و سوئیس تنها کشورهایی‌اند که هرگز المپیک را تحریم نکرده و در همه‌ی دوره‌های این بازی‌ها شرکت کرده‌اند.

بنابراین، در سراسر کتاب به آمارهای مربوط به همه‌ی دوره‌ها اشاره می‌کنم تا قادر به تعمیم و تشخیص الگوهای کلی‌تر باشم. بعضی از یافته‌های این کتاب را می‌توان به دیگر مسابقه‌های جهانی تعمیم داد. برای مثال، تا پایان سال ۲۰۱۵، **یوسین بولت** در المپیک‌های تابستانی و مسابقه‌های دوومیدانی قهرمانی جهان به ترتیب شش و هشت مدال طلا برده است. فوتبال یکی از معدود ورزش‌هایی است که نتایج آن در بازی‌های المپیک را نمی‌توان به رقابت‌های جهانی‌اش، جام جهانی، تعمیم داد. برای مثال، آلمان در جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل قهرمان شد اما در مرحله‌ی انتخابی بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ لندن حذف شد و به المپیک راه نیافت. در المپیک ۲۰۱۲ لندن، مکزیک قهرمان شد، کشوری که هرگز در جام جهانی قهرمان نشده است. برزیل بیش از هر کشور دیگری در جام جهانی فوتبال قهرمان شده اما حتی یک بار هم مدال طلای بازی‌های المپیک را به دست نیاورده است.<sup>۲</sup> پله یک بار با لحنی طنزآمیز گفت که تقصیر او است که برزیل هیچ وقت در المپیک قهرمان نشده چون او هرگز در المپیک شرکت نکرده است! ممکن است این حرف درست باشد زیرا فیفا همواره با وضع قوانین گوناگون از شرکت بسیاری از بازیکنان در مسابقه‌های

<sup>۲</sup> این کتاب چند هفته پیش از قهرمانی تیم فوتبال برزیل در المپیک ۲۰۱۶ ریو منتشر شد. (برگرداننده)

فوتبال المپیک جلوگیری کرده است. در حال حاضر هر تیم تنها می‌تواند سه بازیکن بزرگ‌تر از ۲۳ سال را در ترکیب خود بگنجانند. با وجود این، در اکثر ورزش‌ها بهترین ورزشکاران در مسابقات قهرمانی جهان و بازی‌های المپیک شرکت می‌کنند، و تنها اقلیتی از فدراسیون‌های بین‌المللی همچون فیفا شرکت در بازی‌های المپیک را محدود می‌کنند.

همان‌طور که پیش‌تر گفتم، به موفقیت‌های انفرادی ورزشکاران نمی‌پردازم. بی‌تردید بررسی علل موفقیت چشمگیر ورزشکارانی نظیر یوسین بولت و مایکل فلیس مفید است اما من موفقیت‌های آنها را ثمره‌ی محیطی می‌دانم که استعدادهای‌شان را به موقع تشخیص و پرورش داده است. در لبنان ورزشکاران فراوانی را می‌بینم که مستعد و مشتاق‌اند اما هیچ‌یک به قله‌های ورزش جهان صعود نمی‌کنند؛ برای مثال، یکی از دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت در مسابقات تیس روی میز زنان در المپیک ۲۰۱۲ لندن شرکت کرد. چون دولت لبنان به ورزشکاران کمک نمی‌کند پدر این ورزشکار مجبور بود که هر تابستان مخارج تمرین دخترش را با یک مربی چینی بپردازد. اگر این دانشجوی بسیار مستعد در کشوری با برنامه‌ریزی راهبردی برای موفقیت در المپیک بزرگ شده بود احتمال موفقیتش در بازی‌های المپیک به شدت افزایش می‌یافت.

بر اساس گزارشی که در دوران برگزاری رقابت‌های جام جهانی فوتبال زنان در کانادا (۲۰۱۵) در روزنامه‌ی نیویورک تایمز منتشر شد هفده بازیکن از ۲۳ بازیکن تیم ملی آمریکا (که قهرمان شد) خواهر یا برادر بزرگ‌تری داشتند. تحقیقات فدراسیون فوتبال آمریکا نشان می‌دهد که ۷۴ درصد از دختران عضو تیم‌های ملی نوجوانان و جوانان این کشور، ۲۳-۱۳ ساله‌ها، حداقل یک خواهر یا برادر بزرگ‌تر دارند. تحقیق از ۲۲۹ ورزشکار در ۳۳ رشته‌ی ورزشی در استرالیا و کانادا نشان داد که ورزشکاران برجسته معمولاً فرزند اول خانواده نیستند. هر چند چنین یافته‌هایی جالب است اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا بعضی از کشورها در المپیک موفق‌ترند.

این کتاب به فهم تفاوت میان کشورها از نظر کامیابی المپیکی کمک می‌کند و به پدیده‌های موفق داخل کشورها نمی‌پردازد؛ برای مثال، در بریتانیا ورزشکاران مدرسه‌های خصوصی - که یک‌پنجم اعضای تیم المپیک بریتانیا و یک‌سوم برندگان مدال‌های بریتانیا در المپیک را تشکیل می‌دهند- از ورزشکاران مدرسه‌های دولتی در بازی‌های المپیک موفق‌ترند. در کشورهای دیگری نظیر چین وضعیت برعکس است و احتمال موفقیت ورزشکاران طبقه‌ی پایین بیشتر است. برای مثال، وقتی وزنه‌برداری زنان به فهرست بازی‌های المپیک اضافه شد مأموران دولتی برای استعدادیابی به نواحی روستایی رفتند زیرا پدر و مادرهای روستایی بیش از همتایان شهری خود اجازه می‌دادند که دولت سرپرستی دخترانشان را بر عهده گیرد.

هر چند تحقیق جامع درباره‌ی تعداد اندکی از کشورها می‌تواند به فهم جزئیاتی مثل پیشینه‌های طبقاتی و آموزشی ورزشکاران المپیکی کمک کند اما مقایسه‌ی کشورها به درک علل کامیابی و ناکامی در المپیک یاری می‌رساند. من می‌خواهم با ارائه‌ی اطلاعات مربوط به سیاست‌های ورزش حرفه‌ای در کشورهای گوناگون به گزینش بهترین

سیاست‌ها توسط سیاست‌گذاران کمک‌کنم. به این منظور با تأکید بر سیاست‌های چهارگانه‌ی پیش‌گفته تحلیلی از تغییرات تدریجی در کشورها ارائه می‌دهم و با مقایسه‌ی کشورها الگوهایی را معرفی می‌کنم و تعمیم می‌دهم.

در فصل دوم به تعریف موفقیت در المپیک می‌پردازم. رایج‌ترین روش‌ها برای تعیین رده‌بندی کشورها در بازی‌های المپیک عبارتند از شمارش کل مدال‌ها و اولویت دادن به مدال‌های طلا. روش اول بیشتر در آمریکا به کار می‌رود، در حالی که روش دوم در دیگر نقاط جهان متداول است و کمیته‌ی بین‌المللی المپیک هم آن را به کار می‌برد. روزنامه‌ی نیویورک تایمز نیز روش دیگری را ابداع کرده و امتیازات متفاوتی به مدال‌های طلا، نقره و برنز می‌دهد. هر سه روش به نتایج نسبتاً مشابهی می‌انجامد اما دو روش دیگر - سرانه‌ی مدال و مدال بر حسب تولید ناخالص داخلی - به نفع کشورهای کوچک‌تر (سرانه‌ی مدال) و کشورهای از نظر اقتصادی ضعیف‌تر (مدال بر حسب تولید ناخالص داخلی) است. در این فصل برای سنجش کامیابی المپیکی روش‌های دیگری نظیر الگوی مبتنی بر سهم در بازار، توجه به هزینه‌های کسب مدال، و معیارهای غیرمدالی دیگری مثل قرار گرفتن در میان هشت رتبه‌ی نخست را پیشنهاد می‌دهم. سپس به معایب رده‌بندی مدال‌ها اشاره می‌کنم: سوگیری به نفع ورزش‌های انفرادی و به ضرر ورزش‌های گروهی، نادیده گرفتن میزان محبوبیت ورزش‌های گوناگون، و بی‌اعتنایی به این واقعیت که بعضی از ورزش‌های محبوب در یک کشور در فهرست بازی‌های المپیک نیست. هر چند تعداد کشورهای برنده‌ی مدال افزایش یافته اما هنوز اکثر مدال‌ها تنها بین چند کشور توزیع می‌شود و اکثر کشورهای شرکت‌کننده از مدال بی‌نصیب می‌مانند.

در فصل سوم به اهداف کشورها در المپیک می‌پردازم. کشورهایی نظیر چین و روسیه می‌گویند که می‌خواهند «ابرقدرت‌های ورزشی» باشند، در حالی که دیگر کشورها اهداف دقیقی را تعیین می‌کنند. برای مثال، می‌گویند که می‌خواهند در المپیک ۲۰۱۶ ریو بیش از المپیک ۲۰۱۲ لندن مدال کسب کنند یا این که می‌خواهند در رتبه‌ی مشخصی در رده‌بندی مدال‌ها قرار گیرند. آلمان می‌خواهد تعداد مدال‌هایش را در مقایسه با المپیک لندن (۴۴ مدال) افزایش دهد و بریتانیا می‌خواهد در ریو حداقل یک مدال بیش از دوره‌ی قبل به دست آورد. هدف استرالیا این است که از نظر تعداد مدال در بین پنج کشور برتر قرار گیرد، و ژاپن می‌خواهد یکی از سه کشور برتر باشد.<sup>۳</sup> تحلیل اهداف المپیکی نشان می‌دهد که اهداف کشورها عمدتاً کمی است (تعداد مدال‌ها، رتبه در رده‌بندی مدال‌ها) و تنها اندکی از کشورها اهداف کیفی دارند: برزیل و نیجریه می‌خواهند در فوتبال، یعنی محبوب‌ترین ورزش در هر دو

---

<sup>۳</sup> در مقایسه با المپیک لندن در المپیک ریو، آلمان دو مدال کمتر و بریتانیا دو مدال بیشتر به دست آورد، و استرالیا و ژاپن، به ترتیب، در رتبه‌های دهم و ششم قرار گرفتند. (برگرداننده)



کشور، موفق شوند.<sup>۴</sup> کنیا و تایلند می‌خواهند تعداد ورزشکاران خود در المپیک ریو را افزایش دهند و در بعضی از ورزش‌ها قوی‌تر ظاهر شوند و نه این که تنها در یک ورزش خاص موفق باشند (مثل کنیا در دوومیدانی).<sup>۵</sup>

در فصل چهارم به انگیزه‌ی کشورها از شرکت در المپیک می‌پردازم. هر چند بی‌تردید بعضی از شاعر و مناسک المپیک جنبه‌ی بین‌المللی دارد اما این بازی‌ها عمدتاً میدان رقابت میان دولت‌های ملی است. پس از جنگ‌های خونین قرن نوزدهم و بیستم، بازی‌های المپیک به ابزاری برای به رخ کشیدن ملی‌گرایی خشونت‌پرهیز تبدیل شده است. بازی‌های المپیک وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی به کشورها است. برای مثال، کشورهای کوچک‌تر یا مستعمره‌های پیشین شرکت در المپیک را فرصتی مناسب برای عرض اندام در عرصه‌ی جهانی می‌دانند و آن را همچون واحد پول یا سرود ملی «نشانه‌ی استقلال» می‌شمارند. بازی‌های المپیک پس از جنگ جهانی دوم به کشورهای مثل آلمان و ژاپن فرصت داد تا دوباره عضو جامعه‌ی بین‌المللی شوند. البته مشروعیت‌خواهی هدف مشترک همه‌ی کشورها است. جهانی‌شدن فرهنگی و اقتصادی همه‌ی کشورها را تهدید می‌کند. شرکت در المپیک (و پیشی گرفتن از دیگر کشورها) توانایی دولت ملی را به مخاطبان داخلی ثابت می‌کند.

افزون بر این، موفقیت در المپیک می‌تواند کشورهای نامتحد را متحد سازد. هر چند این امر برای کشورهای همگونی مثل ژاپن و نروژ اهمیت ندارد اما برای کشورهای ناهمگونی مثل کانادا، بلژیک (که بیش از یک زبان رسمی دارند) و لبنان (که بر خلاف اغلب کشورها یک دین غالب در آن وجود ندارد) می‌تواند مهم باشد. المپیک به کشورهای چندملیتی نظیر اسپانیا، با مناطق استقلال‌طلبی همچون کاتالونیا، فرصت می‌دهد تا هویتی مشترک را پرورش دهند.

علاوه بر این، المپیک ابزاری برای دستیابی به استقلال ملی است. در میانه‌های سال ۲۰۱۵، کمیته‌ی بین‌المللی المپیک ۲۰۶ و سازمان ملل ۱۹۳ عضو داشت. بزرگ‌ترین پنج کشور عضو کمیته‌ی بین‌المللی المپیک که سازمان ملل آنها را به رسمیت نمی‌شناسد، عبارتند از چین تایپه (تایوان)، هنگ کنگ، کوزوو، فلسطین و پورتوریکو. در سال ۱۹۴۵ تنها ۵۱ کشور عضو سازمان ملل بودند، در حالی که این رقم در سال ۲۰۱۴ به ۱۹۳ کشور افزایش یافته بود. با توجه به این که بسیاری از ملل خواهان دستیابی به استقلال‌اند، عضویت در کمیته‌ی بین‌المللی المپیک می‌تواند در آینده نیز ابزار مناسبی برای رسمیت یافتن به عنوان کشوری مستقل باشد. برای مثال، اگر در آینده کردستان و کاتالونیا به عضویت کمیته‌ی بین‌المللی المپیک درآیند راه استقلال آنها هموار خواهد شد.

پس از جنگ جهانی دوم، المپیک به میدان نبرد طرف‌های درگیر در جنگ سرد، و به عرصه‌ی رقابت میان حامیان کمونیسم و هواداران سرمایه‌داری تبدیل شد. اما بعد از سقوط دیوار برلین برای نخستین بار تعداد کشورهای

---

<sup>۴</sup> در مسابقه‌های فوتبال المپیک ریو، برزیل به مدال طلا و نیجریه به مدال برنز دست یافت. پیش از این برزیل هرگز در بازی‌های المپیک قهرمان نشده بود، در حالی که نیجریه در المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا به مدال طلا و در المپیک ۲۰۰۸ پکن به مدال نقره دست یافته بود. (برگرداننده)

<sup>۵</sup> در المپیک ریو، هر سیزده مدال کنیا در دوومیدانی به دست آمد، در حالی که تایلند دو مدال در تکواندو و چهار مدال در وزنه‌برداری کسب کرد. (برگرداننده)

دموکراتیک از کشورهای غیردموکراتیک بیشتر شد. بر اساس نظریه‌ی «صلح دموکراتیک»، احتمال جنگ دموکراسی‌ها با یکدیگر کمتر است؛ با وجود این، نفوذ و قدرت کشورهای دموکراتیک در جهان یکسان نیست. ورزش فرصتی برای رقابت و دستیابی به قدرت نرم فراهم می‌کند. کشورهای کوچکی نظیر نروژ و نیوزیلند موفق شده‌اند که از المپیک برای عرض اندام در جهان بهره‌برند. البته آمریکا هم در المپیک برتری جهانی خود را به رخ می‌کشد، و روسیه می‌خواهد نشان دهد که دوباره به ابرقدرت تبدیل شده است. المپیک به کشورهای دیگری مثل برزیل امکان می‌دهد تا در عرصه‌ی جهانی خودنمایی کنند. به نظر من، «جنگ جدید بر سر مدال طلا» در میدان ورزش بی‌تردید از نبرد نظامی بهتر است.

در فصل پنجم بحث درباره‌ی عوامل کامیابی و ناکامی در المپیک را شروع می‌کنم. من ویژگی‌های کلی و سیاست‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کنم. در فصل‌های پنجم تا هفتم از اهمیت ثروت، جمعیت و جغرافیای کشورها برای کامیابی و ناکامی آنها در المپیک سخن می‌گویم. در فصل هشتم به چهارمین متغیر کلان یعنی ایدئولوژی می‌پردازم که البته بیشتر جنبه‌ی تاریخی دارد زیرا اهمیت این متغیر از هنگام سقوط دیوار برلین و پایان جنگ سرد به شدت کاهش یافته است.

از فصل نهم به سراغ سیاست‌ها می‌روم و به ترویج مشارکت زنان در ورزش (فصل نهم)، نهادینه‌سازی حمایت از ورزش‌های المپیکی (فصل دهم)، تخصصی‌شدن راهبردی در ورزش‌هایی که می‌توان به کسب مدال در آنها امیدوار بود (فصل یازدهم)، همسویی سریع با تحولات در سیاست‌های ورزش حرفه‌ای و ترویج ورزش‌هایی که اخیراً به بازی‌های المپیک اضافه شده‌اند (فصل دوازدهم) می‌پردازم. در فصل‌های سیزدهم و چهاردهم از دو سیاست دیگر یعنی اعطای تابعیت به ورزشکاران خارجی و میزبانی بازی‌های المپیک و استفاده از مزایای میزبانی سخن می‌گویم. بر خلاف چهار سیاست نخست، گزینش این دو سیاست برای همه‌ی کشورها ممکن نیست و به همین دلیل جداگانه به آنها می‌پردازم.

در فصل پنجم به اولین متغیر کلان یعنی ثروت می‌پردازم. بسیاری از مطالعات بر همبستگی تولید ناخالص داخلی و موفقیت در المپیک تأکید می‌کنند. اما به نظر من اهمیت ثروت به نوع ورزش و المپیک بستگی دارد. ثروت کشور در المپیک زمستانی مهم‌تر از المپیک تابستانی است زیرا تأمین زیرساخت‌های ورزش‌های زمستانی پرهزینه‌تر است. افزون بر این، با مقایسه‌ی دو ماراتن و اسب‌دوانی نشان می‌دهم که کشورهای ثروتمندتر در اسب‌دوانی که پرهزینه‌تر است، موفق‌ترند. هیچ کشوری با کمتر از ۱۲۰۰۰ دلار تولید ناخالص داخلی هرگز در اسب‌دوانی مدال نبرده، در حالی که هفت کشور با کمتر از ۱۲۰۰۰ دلار تولید ناخالص داخلی در ماراتن مدال برده‌اند. هر چند به طور کلی احتمال موفقیت کشورهای ثروتمندتر در المپیک بیشتر است اما صرفاً با این متغیر نمی‌توان پدیده‌هایی همچون ناکامی کشورهای ثروتمندی نظیر اسرائیل و کامیابی کشورهای فقیری مثل کنیا در المپیک را توضیح داد.

در فصل ششم به دومین متغیر کلان یعنی جمعیت می پردازیم. همان طور که موفقیت چشمگیر کشورهای کم جمعیت اسکانندیناوی در المپیک زمستانی نشان می دهد، جمعیت در المپیک تابستانی مهم تر است. البته به طور کلی کم بودن جمعیت به ضرر کشورهای حاضر در المپیک است. برای مثال، در المپیک ۲۰۱۲ لندن کشورهایی که کمتر از یک میلیون نفر جمعیت داشتند تنها سه مدال به دست آوردند، و ۱۰۲ کشوری که کمترین جمعیت را داشتند تنها یازده درصد از مدال ها را بردند. اما این امر ضرورتاً به این معنی نیست که بین جمعیت و کامیابی المپیکی همبستگی وجود دارد. تنها دو کشور بیش از یک میلیارد نفر جمعیت دارند: هند و چین. هند در کل تاریخ المپیک تابستانی تنها ۲۶ مدال برده، در حالی که چین ۴۷۳ مدال به دست آورده است. کوبا از نظر جمعیت دهمین کشور آمریکای لاتین است اما از هر کشور دیگری در آمریکای لاتین، از جمله مکزیک، برزیل و آرژانتین، بیشتر مدال برده است. در آفریقا، کنیا تقریباً چهار برابر نیجریه، پرجمعیت ترین کشور این قاره، مدال المپیک کسب کرده است.

در فصل هفتم تأثیر سومین متغیر کلان یعنی جغرافیا را بررسی می کنم. این عامل برای المپیک زمستانی مهم تر است و تنها برای بعضی از ورزش های المپیک تابستانی اهمیت دارد. هر چند کشورهای سردتر در المپیک زمستانی عملکرد بهتری دارند اما موفقیت در المپیک زمستانی را تنها با میزان بارش برف نمی توان توضیح داد. در تاجیکستان و قرقیزستان برف زیاد می بارد اما این دو کشور در المپیک زمستانی موفق نبوده اند زیرا از تسهیلات و امکانات کافی برای ورزش های زمستانی، از جمله پیست های اسکی، بی بهره اند. افزون بر این، زیرساختار لازم برای ورزش هایی نظیر هاکی روی یخ و پاتیناژ را می توان در کشورهایی غیر از کشورهای سردسیری فراهم کرد. برای مثال، می توان از هلند نام برد که بلندترین «کوه» اش در واقع تپه ای به ارتفاع ۰.۷ متر است. با وجود این، در المپیک ۲۰۱۴ سوچی از مجموع ۳۶ مدال توزیع شده در مواد گوناگون پاتیناژ سرعت ۲۳ مدال، از جمله هشت مدال طلا، به ورزشکاران هلندی رسید. در میان ورزش های تابستانی، قایقرانی یکی از ورزش هایی است که جغرافیای مطلوب، پیش شرط موفقیت در آن به شمار می رود. بنابراین، عجیب نیست که دوازده کشوری که بیشترین مدال های قایقرانی المپیک را به دست آورده اند همگی به دریا راه دارند.

در فصل هشتم به ایدئولوژی به عنوان یکی از متغیرهای توضیحی می پردازیم. پیش از پایان جنگ سرد و سقوط دیوار برلین، کشورهای کمونیستی در المپیک بسیار موفق بودند؛ برای مثال، آلمان شرقی هنوز یکی از ده کشوری است که بیشترین مدال ها را در کل تاریخ المپیک برده، به رغم این واقعیت که این کشور تنها از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۸۸ در بازی های المپیک شرکت کرد. کوبا هم مثل آلمان شرقی کم جمعیت است (اولی یازده میلیون جمعیت دارد و دومی شانزده میلیون جمعیت داشت). پس از پایان جنگ سرد، عملکرد اکثر متحدان سابق اتحاد جماهیر شوروی در المپیک سیر نزولی داشته اما کوبا همچنان موفق مانده است. چین، که شاید بتوان آن را اقتصاد بازاری سوسیالیستی خواند، در دوره های اخیر المپیک تابستانی همراه با آمریکا رتبه های اول و دوم را اشغال کرده است. پژوهشگران برای توضیح موفقیت کشورهای کمونیستی به عوامل مختلفی نظیر ارائه ی مشوق های مادی به ورزشکاران، دوپینگ، ایجاد فرصت های برابر برای مشارکت زنان در فعالیتهای ورزشی، و نهادینه سازی زود هنگام ترویج ورزش حرفه ای اشاره

کرده‌اند. با وجود این، عملکرد کشورهای کمونیستی یکسان نبوده و بعضی از کشورهای سرمایه‌داری، مثل نروژ در المپیک زمستانی، و بریتانیا در المپیک تابستانی، توانسته‌اند با موفق‌ترین کشورهای کمونیستی رقابت کنند.

در فصل نهم استدلال می‌کنم که بدون ترویج مشارکت زنان در ورزش، موفقیت در المپیک ناممکن است. برای مثال، چین، که در دوره‌های اخیر المپیک همراه با آمریکا موفق‌ترین کشور بوده، از نظر میزان مشارکت زنان در ورزش یکی از پیشروترین کشورهای جهان است. برعکس، درصد مشارکت ورزشی زنان در کشورهای اسلامی بسیار پایین است. قطر، عربستان سعودی و برونی برای اولین بار در سال ۲۰۱۲ ورزشکار زن به بازی‌های المپیک فرستادند. از نُه کشوری که در قعر جدول میزان مشارکت زنان در کل تاریخ بازی‌های المپیک قرار دارند، شش کشور اسلامی‌اند. پیش از المپیک ۱۹۸۴ هیچ زن مسلمانی مدال طلا نگرفته بود. البته هنوز هم زنان مسلمان به‌ندرت در المپیک مدال می‌گیرند. زنان مسلمان با موانع فرهنگی فراوانی روبرویند. برای مثال، به علت محدودیت‌های پوششی نمی‌توانند در والیبال ساحلی زنان شرکت کنند. افزون بر این، آنها نمی‌توانند در بازی‌های مختلط شرکت کنند و این امر احتمال کامیابی المپیکی کشورهای اسلامی را بیش از پیش کاهش می‌دهد.

در فصل دهم می‌گویم که نهادهای سازی ورزش حرفه‌ای یکی از پیش‌شرط‌های موفقیت در المپیک است. در ادامه از «مؤسسه‌ی ورزش استرالیا» (تأسیس در ۱۹۸۱) و «سازمان ورزش حرفه‌ای نروژ» (تأسیس در ۱۹۸۸) سخن می‌گویم که برخی آنها را «کارخانه‌های مدال‌سازی» خوانده‌اند. بسیاری از دیگر کشورها از این دو نهاد الگوبرداری کرده‌اند. البته نباید از یاد برد که کشورهای کمونیستی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پیشگام نهادهای سازی ورزش‌های المپیکی بودند. مطالعه‌ی «مؤسسه‌ی ورزش استرالیا» و «سازمان ورزش حرفه‌ای نروژ» نشان می‌دهد که این دو نهاد از نهادهای سازی حمایت از ورزش حرفه‌ای در آلمان شرقی الهام گرفته‌اند. در این الگو نظام ورزش حرفه‌ای و نظام آموزشی با یکدیگر پیوندی نزدیک دارند (در بعضی از کشورها نظام ورزش حرفه‌ای با ارتش پیوندی تنگاتنگ دارد)، و به پرورش ورزشکاران مستعد مدال‌آوری، تأمین تسهیلات عالی، و مربی‌گری ممتاز توجه می‌شود. بودجه‌ی بسیاری از نهادهای ورزش حرفه‌ای (برای مثال در چین، بریتانیا، آلمان، نروژ، سوئد، سوئیس و هلند) را از طریق درآمد حاصل از فروش بلیت‌های بخت‌آزمایی تأمین می‌کنند تا گرفتار فراز و نشیب بودجه‌های دولتی نشوند. اخیراً دوایر دولتی ویژه‌ای را به ترویج ورزش اختصاص داده‌اند؛ برای مثال، کره‌ی جنوبی در سال ۱۹۸۳ «وزارت ورزش» را تأسیس کرد، و در بریتانیا ورزش از سال ۱۹۹۷ بخشی از وزارت «فرهنگ، رسانه و ورزش» بوده است.

در فصل یازدهم به تخصصی‌شدن می‌پردازم. تمرکز بر ورزش‌های مدال‌آور به راهبرد اصلی سیاست‌های المپیکی در گوشه و کنار جهان تبدیل شده و کشورهایی که این رهیافت را برنگزینند در کسب مدال عقب خواهند ماند. یکی از پیشگامان این سیاست آلمان شرقی بود که در سال ۱۹۶۹ چنین راهبردی را برگزید. بر اساس این سیاست، کشورها ورزش‌هایی را ترویج می‌کنند که از نظر تاریخی در آن مزیت نسبی دارند یا به‌شدت از ورزش‌های جدیدی که اخیراً به بازی‌های المپیک اضافه شده حمایت می‌کنند؛ برای مثال می‌توان به وزنه‌برداری زنان اشاره کرد که در سال ۲۰۰۰ در

فهرست بازی‌های المپیک قرار گرفت. از آن زمان چین نیمی از مدال‌های طلای ارائه شده در این رشته را به دست آورده است. نمونه‌ی دیگر ترویج موفقیت‌آمیز پاتیناژ سرعت در کره‌ی جنوبی است که در سال ۱۹۹۲ به بازی‌های المپیک زمستانی اضافه شد. از آن زمان این کشور ۲۱ مدال طلا در این رشته به دست آورده است. استرالیا مثال خوبی از تمرکز بر نقاط قوت تاریخی است زیرا یک‌سوم کل مدال‌های المپیک این کشور در شنا به دست آمده است. اتریش هم یک‌سوم مجموع مدال‌های المپیک خود را در اسکی آلپاین کسب کرده است. از دیگر نمونه‌های موفق می‌توان به تمرکز کشورهای کم‌درآمدی مثل کنیا و اتیوپی بر دو، سرمایه‌گذاری کشور کمونیستی کوبا در مشت‌زنی، و توجه شدید کشورهای توسعه‌یافته‌ای نظیر دانمارک و آلمان، به ترتیب، به دوچرخه‌سواری پیست و سورت‌سواری اشاره کرد.

تخصصی شدن تصادفی نیست بلکه نتیجه‌ی رهیافت راهبردی دولت‌ها است؛ برای مثال، از زمانی که بریتانیا بر ورزش‌های مدال‌آور تمرکز کرده در رده‌بندی مدال‌ها به طور چشمگیری صعود کرده است. این کشور در المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا در رتبه‌ی سی و ششم قرار گرفت اما در المپیک پکن و لندن یکی از پنج کشور نخست بود [و در المپیک ریو در رتبه‌ی دوم قرار گرفت (برگرداننده)]. آمریکا نیز از زمان روی آوردن به این سیاست در سال ۲۰۰۰ فاصله‌ی خود را با دیگر کشورها در جدول رده‌بندی افزایش داده است. بر عکس، فنلاند و سوئد به تخصصی شدن روی نیاوردند. بنابراین، عجیب نیست که اکثر مدال‌های المپیک هر دو کشور در نیمه‌ی اول قرن بیستم به دست آمده و عملکرد آنها از آن زمان سیر نزولی داشته است. این دو کشور به شدت به آرمان برابری متعهد بودند و در نتیجه در نیمه‌ی دوم قرن بیستم بر تعدادی از ورزش‌ها تمرکز نکردند.

در فصل دوازدهم توضیح می‌دهم که یادگیری سریع دو جنبه دارد: اول، انعطاف‌پذیری برای واکنش سریع به تغییرات در برنامه‌ی المپیک و پیشگامی در ترویج ورزش‌هایی که اخیراً به بازی‌های المپیک اضافه شده‌اند؛ برای مثال، «پاتیناژ سرعت مسافت کوتاه» در سال ۱۹۹۲ به المپیک زمستانی اضافه شد. از آن زمان چین و کره‌ی جنوبی شصت درصد از کل مدال‌های طلای این رشته را به دست آورده‌اند. سلطه‌ی چین بر وزنه‌برداری زنان نمونه‌ی دیگری از همین امر است. پس از اضافه شدن راگبی به بازی‌های المپیک ۲۰۱۶ ریو، چین و روسیه به سرعت این ورزش را به برنامه‌ی تربیت بدنی مدرسه‌ها افزودند. جنبه‌ی دوم عبارت است از گرایش جهانی به همگونی سیاست‌های ورزش حرفه‌ای. برای مثال، چین نیز همچون بعضی از کشورهای توسعه‌یافته‌ی غربی، به فروش بلیت بخت‌آزمایی روی آورده و درآمد حاصل از آن را به حمایت از ورزشکاران المپیک اختصاص می‌دهد. به عبارت دیگر، میل به تقلید از سیاست‌های موفق ورزش حرفه‌ای دیگر کشورها و تعهد پایدار به اصلاحات دومین جنبه‌ی یادگیری سریع است. از نظر سه سیاست نخست، تفاوت چندانی میان کشورهای برتر بازی‌های المپیک وجود ندارد اما آنها با این پرسش دشوار روبروی‌اند که چگونه از بهترین سیاست‌های دیگر کشورها سرمشق بگیرند و در عین حال با اصلاحاتی جزئی نسخه‌ی بهتری از آنها را در کشور خود اجرا کنند.

در فصل سیزدهم به اعطای تابعیت به ورزشکاران خارجی می‌پردازم، پدیده‌ای که عمدتاً در کشورهای با تولید ناخالص داخلی بالاتر رخ می‌دهد. در المپیک تابستانی ۲۰۱۲ لندن ۶/۸ درصد از کل مدال‌ها به مهاجران تعلق گرفت، رقمی که از نظر آماری به طور معناداری بیشتر از رقم کل مهاجران دنیا (۲/۹ درصد) است. در بعضی از ورزش‌ها درصد ورزشکاران مهاجر از رقم میانگین بیشتر است: یک‌پنجم کل بازیکنان حاضر در رقابت‌های تنیس روی میز از المپیک ۱۹۸۸ تا المپیک ۲۰۱۲ چینی‌تبار بوده‌اند. همین امر در مورد مهاجرت دوندگان کنیایی مصداق دارد که اخیراً بیشتر به خاورمیانه می‌روند. ممکن است که انگیزه‌ی اصلی این ورزشکاران مهاجر، گریز از فقر باشد اما نباید این واقعیت را نادیده گرفت که در بازی‌های المپیک (و دیگر رویدادهای عمده‌ی ورزشی نظیر رقابت‌های قهرمانی جهان) معمولاً حداکثر سه ورزشکار از یک کشور می‌توانند در یک رشته شرکت کنند. در نتیجه، بسیاری از ورزشکاران درجه‌ی یکی که جزو سه نفر برتر کشور خود نباشند از شرکت در المپیک محروم خواهند شد. بنابراین، عجیب نیست که دوندگان کنیایی یا بازیکنان چینی تنیس روی میز صرفاً برای شرکت در المپیک به کشورهای دیگر مهاجرت کنند. بعضی از کشورها سیاست‌های شفافی در مورد اعطای تابعیت دارند (مثل «طرح استعداد‌های ورزشی خارجی» در سنگاپور) اما کشورهایی مثل قطر می‌کوشند به شیوه‌هایی مثل اعطای نام‌های عربی به دوندگان مسیحی کنیایی هویت واقعی این ورزشکاران را پنهان سازند. بر اساس مصوبه‌ی کمیته‌ی بین‌المللی المپیک، ورزشکاران مهاجر تنها سه سال بعد از دریافت تابعیت جدید می‌توانند در المپیک شرکت کنند.

در فصل چهاردهم به امتیاز میزبانی المپیک می‌پردازم. تاکنون تنها ۲۳ کشور میزبان المپیک تابستانی و یا زمستانی بوده‌اند، و تنها شمار اندکی از کشورها قابلیت دارند که میزبانی بزرگ‌ترین رویداد ورزشی جهان را بر عهده گیرند. کشورهای میزبان معمولاً بیش از دیگر دوره‌ها مدال می‌برند. برای مثال، بریتانیا در المپیک ۲۰۰۸ پکن ۴۷ مدال و در المپیک ۲۰۱۲ لندن ۶۵ مدال به دست آورد. روسیه در المپیک ۲۰۱۴ سوچی ۳۳ مدال برد و در صدر جدول رده‌بندی مدال‌ها قرار گرفت، در حالی که در المپیک ۲۰۱۰ ونکوور تنها پانزده مدال برده بود و در رده‌بندی مدال‌ها در رتبه‌ی یازدهم قرار گرفته بود. من نشان می‌دهم که اکثر پژوهشگرانی که از امتیاز میزبانی سخن گفته‌اند اهمیت افزایش میزان مشارکت ورزشکاران کشور میزبان را نادیده گرفته‌اند. بر اساس قوانین موجود، در بعضی از رشته‌ها ورزشکاران کشور میزبان به طور خودکار و بدون حضور در رقابت‌های انتخابی در المپیک شرکت می‌کنند. برای مثال، روسیه در المپیک ونکوور ۱۷۵ ورزشکار و در المپیک سوچی ۲۱۵ ورزشکار داشت. نگاهی به بازی‌های المپیک ۲۰۱۴-۱۹۵۲ نشان می‌دهد که تعداد اعضای تیم کشور میزبان در المپیک‌های تابستانی و زمستانی، به ترتیب، به طور میانگین ۱۶۲/۲ و ۲۸/۱ نفر بیشتر از دوره‌های قبلی بوده است. هر چند میان افزایش تعداد ورزشکاران کشور میزبان و افزایش مدال‌های این کشور همبستگی وجود دارد اما اگر نسبت مدال‌ها به ورزشکاران را محاسبه کنیم در این صورت امتیاز میزبانی تقریباً به صفر می‌رسد.

در فصل آخر الگوی جدیدی برای سنجش کامیابی المپیکی ارائه می‌دهم و می‌گویم که کشورها باید علاوه بر ارزیابی کمی مدال‌ها (تعداد مدال‌ها، جایگاه در رده‌بندی مدال‌ها)، کیفیت مدال‌ها (محبوبیت آن ورزش)، و مقبولیت

اجتماعی سیاست‌های ورزش حرفه‌ای خود، که به عواملی نظیر پرهیز از دوپینگ بستگی دارد، را نیز بسنجند. سپس به این پرسش پاسخ می‌دهم که میل به کامیابی در ورزش حرفه‌ای برای توسعه‌ی انسانی مفید است یا مضر. در ادامه به این سؤال‌ها جواب می‌دهم که آیا دولت‌ها باید به جای ورزش حرفه‌ای در آموزش و سلامتی سرمایه‌گذاری کنند، و اینکه آیا «جنگ جدید بر سر مدال طلا» با اهداف المپیک صلح و همسازی جهانی مغایرت دارد یا نه. برای ترویج روحیه‌ی جهان‌وطنی پیشنهاد می‌کنم که اجازه دهند در بعضی از رقابت‌های المپیک تیم‌هایی متشکل از ورزشکاران کشورهای مختلف شرکت کنند.

برگردان و بازنویسی: عرفان ثابتی